

معماری دیکانستراکشن و نقش ساختارزدایی در طراحی معماری

نویسنده اول^۱* فاطمه رحیم دشتی، نویسنده دوم^۲ محمد لک

دانشجوی کارشناسی مهندسی معماری - گرایش معماری، دانشگاه دولتی دختران نجف آباد (سمیه)

Dashtiyaam@gmail.com

دکتری عمران - گرایش سازه، استاد دانشگاه دولتی دختران نجف آباد (سمیه)

mohammadlack1@gmail.com

چکیده

هنر معماری در هر دوره تاریخی نمایانگر فرهنگ و شرایط زندگی آدمی است. همگام با تحولات فکری که در قرن اخیر افتاده، معماری نیز تغییرات زیادی داشته است که تعدد سبک های معماری بیانگر این مسئله است. یکی از این سبک های معماری دیکانستراکشن است که تغییرات شگرفی در زمینه های ساختاری و زیباشناسی در معماری ایجاد کرده است. دیکانستراکشن ابتدا در فلسفه و توسط (ژاک دریدا) مطرح شده، اولین معماری که این نظریه را وارد معماری کرد (پیتر آیزنمن) بود. دیکانستراکشن در واقع کنار گذاشتن ساختارها و الزامات معماری برگرفته از سنت است و مفاهیم جدید بصری را وارد معماری می کند.

واژه های کلیدی: دیکانستراکشن، ساختارزدایی، طراحی معماری، معماری

۱- مقدمه

دیکانستراکشن در فارسی به ساختارزدایی، شالوده شکنی، و اساسی، بنیان فکنی، ساختار شکنی و بن فکنی ترجمه شده است. شاید این کثرت اسامی به دلیل آن باشد که دیکانستراکشن یک نگرش چند وجهی و چند معنایی به دال و مدلول و هر نوع تفسیر و متنی دارد و شاید هم به دلیل آن است که هنوز ابهامات و سوالات زیادی در مورد دیکانستراکشن در کشور ما وجود دارد. از آنجایی که مبانی معماری دیکانستراکشن، مستقیماً از فلسفه دیکانستراکشن استخراج شده و به لحاظ آشنایی نسبتاً اندک معماران با فلسفه این مکتب، برای استنباط معماری دیکانستراکشن، ابتدا لازم است فلسفه دیکانستراکشن و مهم تر از آن، زمینه های نظری این نحله فکری تبیین شود.

۲- مکتب ساختارگرایی

از نیمه ی دوم قرن اخیر، فلسفه مدرن و مکتب اصالت وجود و خردباوری از طرف مکتب ساختارگرایی مورد پرسش قرار گرفت. مبانی فکری این مکتب در ابتدا توسط فردیناند دو سوسور، زبان شناس سویسی و سپس کلاد لوی استراوس، مردم شناس فرانسوی، مطرح شد. ساختارگرایی واکنشی در مقابل خرد استعلایی و ذهنیت مدرن است. ساختارگراها معتقدند که عاملی مهمتر از ذهن وجود دارد که پیوسته مورد بی مهری قرار گرفته و آن ساختار زبان است. لوی استراوس، زبان و ساختار آن را در فهم ماهیت ذهن آدمی سخت واجد اهمیت می داند. تحلیل ساختارهای ژرف پدیده های فرهنگی به آدمی مدد می رساند تا ساخت و کار آن را بشناسد و از این رهگذر به رموز تحولات اجتماعی و فرهنگی واقف گردد. به نظر او، ساختارهای فرهنگی از انگارهای زبانی پیروی میکنند. به طور کلی (روش ساختارشناسی، یافتن و کشف قوانین فعالیت بشری در چارچوب فرهنگ است که با کردار و گفتار آغاز می شود. رفتار و کردار نوعی زبان است. به همین دلیل